

به گفته آقای لی، نرخ تورم قیمت‌ها در سال گذشته به حدود سی درصد رسید، نیاز به واردات مواد غذایی کاملاً محسوس بود و در مجموع، مشکلاتی بی‌سابقه در اقتصاد چین بروز کرد. بی‌تردید از نظر سیاسی نیز پدیده‌هایی چون شورش ملی‌گرایان تبت، بست شدن انضباط سیاسی در جامعه، و احتمالاً فساد اداری، نخست‌وزیر را نگران کرده بودند. با اینهمه، آقای لی تصریح کرد که روند اصلاحات، شامل آزادی‌های نسبی اقتصادی و سیاسی، همچنان ادامه یافته و امکان بازگشت به گذشته وجود ندارد.

چنین اظهاراتی را به سادگی می‌توان نوعی سردرگمی درقبال استراتژی توسعه بلندمدت چین تلقی کرد. و اینکه آیا عناصر محافظه‌کارتر حزب و عواملی در ارتش درصدد برنخواهند آمد تا عقبه‌ها را به عقب بازگردانند محتاج بررسی دقیق است. باید توجه داشت که در نظام موردنظر کسانی چون آقای دنگ شیائوپینگ، این افراد صرفاً به فن‌سالاران مطیع سیاستمداران مبدل خواهند شد.

با اینهمه، تحلیل اوضاع چین و شناخت ماهیت و روند تحولات سیاسی آن کشور همواره دشوار بوده است. به همین دلیل نه‌تنها پس از استقرار رژیم کمونیستی و سیاست انزواطلبی آن کشور، بلکه در طول تاریخ چین، اکثر دگرگونی‌های اساسی در آن کشور ناظران خارجی را غافلگیر کرده‌اند. احتمالاً تنها راه غلبه بر این معضل آگاهی از فرهنگ و مشرب و خلق و خوی مردم چین است که مخصوصاً در خلال حوادث سه قرن گذشته شکل گرفته است.

در سال ۱۶۴۴، اقوام ساکن منچوری (یا منچوها)، که زیر سلطه امپراتوری چین قرار داشتند، به سوی جنوب سرازیر شدند. در حالی که مردم چین این اقوام، و در واقع تمام بیگانگان را "بربر" می‌انگاشتند، قوای منچو توانستند سلسله امپراتوران مینگ را سرنگون کرده و حکومت "بیگانه" منچو را مستقر سازند. مردم چین که حکومت جدید را غیر مشروع و آداب و رسوم آن را نفرت‌آور می‌دانستند، برای مدتی دست به مقاومت زدند. اما تحکیم خشونت‌آمیز سلطه منچوها ادامه مبارزه علنی را ناممکن ساخت. این وضعیت شقاقی زبانیار را در ساختار سیاسی جامعه وارد کرد به نحوی که حکومت و مردم در تضادی ماهوی با یکدیگر قرار گرفتند. از همان زمان به بعد، تاریخ چین شاهد دوام آرمان ملی‌گرایانه مردم، و سرکوب مستمر آن توسط حکومت بود.



ماو و لین بیاو

روند آزادیهای سیاسی و اقتصادی چین

حمید البیاسی

در صحنه اقتصاد جهانی تلقی می‌شود. این نیروی حیرت‌آور انسانی هم می‌تواند به یک قدرت تولیدی عظیم مبدل گردد و هم بازاری وسیع را برای جذب کالا، سرمایه و تکنولوژی خارجی فراهم آورد. جهت‌گیریهای سیاسی چین قطعاً بر سیاست جهانی هردو ابرقدرت تاثیر گذاشته و بر شکل آتی رابطه بین ملل عقب مانده و کشورهای پیشرفته نیز موثر خواهند بود.

در حالی که نظر تحلیلگران جهان کمونیست عمدتاً "معطوف تحولات سیاسی اتحاد شوروی است، شاید سخترانی نخست‌وزیر چین در کنگره بزرگ خلق در ماه مارس چندان مورد توجه قرار نگرفته باشد. اما پیامدهای احتمالی انتقادات وی از روند اصلاحات سیاسی و اقتصادی یک دهه گذشته نه‌تنها از نظر امور داخلی چین، بلکه از لحاظ روابط بین‌الملل اهمیت بسیار دارند. جمهوری خلق چین با جمعیتی یک میلیارد نفری عنصری بالقوه مهم

از اوایل قرن نوزدهم که تجارت اروپا با چین رو به توسعه گذاشت، و مخصوصاً پس از شکست چین در اولین جنگ تریاک در دهه ۱۸۵۰، استعمار غرب همواره از این تضاد برای تحکیم علایق خود بهره می برد. درحالی که حکومت ناگزیر بخش اعظم نیروی خود را برای سرکوب مردم به کار می گرفت، قوای استعماری به سادگی امتیازات کمرشکن اقتصادی و سیاسی را بر دربار پکن تحمیل می کردند. دوشورش بزرگ تایپینگ و بوکسورها، که اولی در دهه ۱۸۵۰ و دومی در اواخر قرن گذشته بروز کرد، نمونه‌هایی جالب توجه هستند. در هر دو مورد ملی‌گرایان چینی درصدد سرنگونی حکومت منچو و اخراج بیگانگان بودند. در هر دو مورد نیز دخالت نظامی خارجی به سرکوب شورش، قتل عام مردم، گوشمالی حکومت و اخذ امتیازات خفت‌بار دیگری منجر گردید. در استعمار هراس آور ملت به ظاهر مستقل چین، تمام قدرت‌های جهانی - بریتانیا، فرانسه، ایالات متحده، روسیه، آلمان و بعدها ژاپن - مشارکت داشتند و حکومت نیز قادر به ابراز وجود در برابر آنها نبود.

در پی مرگ امپراتریس مقتدر منچو، سرانجام این رژیم با یک انقلاب ملی فرو ریخت. اما قرن‌ها تنازع داخلی و مداخله استعماری، فساد و بی‌کفایتی را در نواح جامعه رخنه داده بود. دوره آزادی پس از انقلاب ۱۹۱۱ دوامی نداشت و بسزودی به استقرار دیکتاتوری فاسد و بی‌کفایت ژنرال یوان در پکن منجر شد. در واقع، سقوط منچوها اندک مرکزیت قدرت را نیز از میان برد و کشور را به یک ملوک‌الطوایفی لحام گسیخته تبدیل کرد. در هریک از ایالت‌ها یک سردار نظامی، همراه با ارتش شخصی و سرکوبگر و غارتگر خود، حکومتی نیمه‌مستقل را تشکیل داد و به استثمار وحشیانه مردم، زدوبند با خارجیان و به نحوی چندش‌آور، تولید و تجارت مواد مخدر مشغول شد.

اقتصاد چین در این مرحله عمدتاً اقتصادی فئودالی و تجاری بود. تجارت چین را بیگانگان و تاجران بومی وابسته، و به نحوی رو به افزایش، سوداگران تریاک و هروئین اداره می‌کردند. در همان حال، ملی‌گرایان و روشنفکران درصدد ایجاد اقتصادی نوین و اعاده وحدت ملی بودند. برخی از تاجران و بانکداران نیز برای حفظ منافع خود از این نهضت، به رهبری دکتر سون یات‌سن، حمایت می‌کردند. هنگامی که در سال ۱۹۱۹، حزب کمونیست چین با حمایت و تشویق شوروی تاسیس گردید، حزب نیز به پیروان دکتر سون

پیوست و همبستگی خود را با حزب ملی کمونیستانگ اعلام کرد.

سون یات‌سن در سال ۱۹۲۴ و قبل از دستیابی به آرمان‌هایش درگذشت. با مداخله تجار، بانکداران، گروه‌های نیرومند خرید و فروش مواد مخدر و ظاهراً "دسته آدمکشان شانگهای، چیانگ‌کای‌شک به رهبری حزب، و با درگذشت یوان، به ریاست عملی حکومت ملی دست یافت. ژنرال چیانگ که بسیاری از حامیان خود را به مقامات عالی لشکری و کشوری منصوب کرده بود، برخلاف دکتر سون سرکوب کمونیست‌های متحد خود را با استقرار وحدت کشور مقدم می‌دانست. با وجود اینکه حزب کمونیست، به دستور مستقیم مسکو معمولاً "از چیانگ حمایت می‌کرد، اما نیروهای وی مکرراً به سرکوب و قتل عام اعضای آن مبادرت ورزیدند. چنین سیاستی البته کمک مالی غرب و عناصر راستگرای داخلی را نصیب وی می‌ساخت. از سال ۱۹۲۶ به بعد، جنگ داخلی چین عملاً به مبارزه چیانگ و نفرات مائو تبدیل شد.

با شروع جنگ دوم جهانی و تهاجم ژاپن به چین، حمایت غرب از رژیم چیانگ افزایش یافت. کمونیست‌ها نیز به توصیه استالین، و درحالی که با زهم هدف حملات چیانگ بودند، به همکاری با وی ادامه می‌دادند. جالب اینکه چیانگ، درحالی که اشتغالگران ژاپنی را به توسعه اعتیاد در میان جینی‌ها متهم کرده و مسئول اعتیاد اکثر اهالی کشور قلمداد می‌کرد، ظاهراً از کمک ژاپن در تسهیل تجارت مواد مخدر که منبع اصلی درآمد حامیانش بود برخوردار می‌شد. در همان حال، فشار حکومتی، حیف و میل کامل کمک‌های خارجی و ویژگی‌های ناشی از نزاع‌های داخلی توده مردم را گرفتار فقر و قحطی‌های مریکار ساخته و به سوی کمونیست‌ها سوق می‌دادند.

پس از خاتمه جنگ دوم جهانی و شروع رقابت بین ایالات متحده و اتحاد شوروی، جنگ داخلی چین نیز وارد مرحله نهایی خود شد. در سال ۱۹۴۹، سپاهیان مائو تسه‌توئنگ سرزمین اصلی چین را تصرف کرده و جمهوری خلق را پایه نهادند.

مجموعه این وقایع تاریخی، تصمیماتی مشخص را بر رژیم جدید تحمیل می‌کرد. انقلاب سال ۱۹۴۹ می‌بایست به انتظارات تاریخی ملت برای اعاده یک حکومت "چینی" پاسخگو شد. این واقعیت که ملت چین هیچگاه از رابطه با بیگانگان - از جمله روسیه - تزاری و اتحاد شوروی - نتایج‌های جز تحقیر و خسارت ندیده بود، مائو را ناگزیر می‌ساخت تا علیرغم تعهد به کمونیسم - یعنی عقیده‌ای

غیرچینی - نوعی فلسفه بومی را نیز ابداع کند. او می‌بایست نقش یکی از همان فرزندان باستانی، فیلسوفانی چون کنفسیوس یا لائوتسه را برعهده گیرد. مائو تسه در واکنش نسبت به چنین ضرورتی شکل گرفت. اما، انقلاب سال ۱۹۴۹، با وجود مینای مردمی وسیع، راه‌حلی برای تضاد طبقاتی مورد نظر مارکس تلقی نمی‌شد. این انقلاب تضاد مردم را با حکومتی حل و فصل می‌کرد که برای سه قرن "بربریت" خود را بر فرهنگی "تمدن" تحمیل کرده بود. مینای توده‌های انقلاب را نیز دهقانانی تشکیل می‌دادند که از فشار حکومت چیانگ و نظامیان حکومتگر به حزب پناه برده بودند. مائو با تأکید بر ظرفیت انقلابی دهقانان عملاً واقعات تجربه خود را در قالب یک نظریه دیالکتیکی ریخت. این واقعیت که یکی از علل ضدمات و ناکامی‌های قملی حزب تبعیت آن از فرمان مسکو بود، بی‌تردید گرایش روانی نیرومندی را برای عناد با اتحاد شوروی فراهم می‌آورد. عنادی که پس از "تجدید نظر طلبی" خروشیف رسمیت یافت.

به این ترتیب، مائو تسه‌توئنگ، کتابدار سابق دانشگاه پکن و یکی از پایه‌گذاران حزب کمونیست چین، به نظریه‌پرداز و فرمانده انقلاب دهقانی بدل شد و پس از سه قرن، به عنوان وارث معنوی امپراتوران مینگ، و برخوردار از فره فرزندان باستان، حکومت را در دست گرفت.

درحالی که دوره زمامداری مائو در خارج از چین الهامبخش نهضت‌های انشعابی کمونیستی تلقی شده و حتی انگاره‌ای قابل تقلید را برای ملل عقب‌مانده ارائه می‌داد، دستاوردهای ملموس داخلی آن چندان چشمگیر نبود. برخلاف انقلاب روسیه که ظرفیت انقلابی رژیم را برای ایجاد یک جامعه نوین صنعتی به کار گرفت، مائو چین را به آزمایشگاهی برای سنجش نظریه‌های ابداعی خویش تبدیل کرد. اصرار بر همین نظریه‌ها نیز به نادیده گرفتن ابتدایی‌ترین قواعد اقتصادی - حتی اقتصاد سوسیالیستی - منجر گردید و به عاملی منفی در راه توسعه سریع جامعه بدل شد. کافی است به یکی از نظریه‌های نظامی مائو اشاره شود تا ارزیابی سایر سیاست‌های وی تسهیل گردد. به نظر مائو، یک جنگ هسته‌ای واقعاتی مفید بود زیرا بیشترین آسیب را بر مراکز صنعتی و شهری وارد آورده و با انهدام تمدن صنعتی و تنزل دادن جوامع پیشرفته به سطح عقب‌ماندگی چین، زمینه را برای تسلط جهانی آن کشور فراهم می‌آورد. چنین دیدگاهی که ظاهراً با دکترین نظامی ابداعی لین پیائو تکمیل می‌شد، واقعات سیاسی و نظامی عصر



حاضر را بطور کامل نادیده می‌گرفت. پیامد سازماندهی ارتش بر این مینا را می‌توان در بی‌کفایتی سپاهیان چین در جنگ مرزی با ویتنام مشاهده کرد. اقداماتی چون انقلاب فرهنگی دهه ۱۹۶۰، با هدف برکساری متخصصین، گرچه موقعیت سیاسی مائو را تحکیم می‌کرد، اما محدود عناصری را که می‌توانستند در سازندگی کشور موثر واقع شوند از صحنه خارج ساخت.

مائو در سال ۱۹۷۵، دستیار وفادارش، جوشن لای، یک‌سال پس از آن درگذشتند. تصفیه‌های انقلاب فرهنگی هیچ شخصیت مستقل و معتبری را باقی نگذاشته بود، بدینگونه، رهبرانی که پس از مائو ظهور کردند، افرادی چون هواکوفنگ و دنگ چیاوپیگ، صرفاً می‌توانستند نقش نوعی فن‌سالار، سیاست‌پیشه، و نه سیاستمداران الهامبخش نوده‌ها را ایفا کنند.

رهبری جدید بزودی این نظر را تصریح کرد که درغیاب یک تعییرجهت اساسی، چین هرگز نخواهد توانست بیرون از دایره تبلیغات دولتی به یک قدرت سیاسی و اقتصادی تبدیل شود. واقعیت این است که بدون یک چنین تحولی، آینده چین حتی به عنوان یک کشور درجه دوم هم چندان قطعی به نظر نمی‌رسید. محاکمه خانم چانگ چینگ، همسر مائو، برای برخی از ناظران خارجی احتمالاً واقعه‌ای فراتر از یک تصفیه داخلی در مسیر کسب قدرت تلقی نگردید. اما با توجه به اهمیت سنتی همبستگی‌های خانوادگی در چین، رهبری جدید که نمی‌توانست پایه‌گذار جمهوری را علناً به سرنوشت استالین گرفتار سازد، با محکوم کردن خانم چانگ پایان عصر مائو را اعلام داشت.

سیاست رهبران جدید

در خلال ده سال گذشته، سیاست رهبران جدید در مقایسه با معیارهای عقیدتی مائو چیزی کمتر از ارتداد محض نبوده است. درحالی که مائو احتمالاً برای جلوگیری از ظهور مراکز قدرت سیاسی - اصرار می‌ورزید ساخت دهقانی جامعه باید محفوظ بماند و حتی ترجیح می‌داد تولیدات صنعتی نیز به کوره‌های ذوب آهن روستایی و محصلین مدارس محول گردد، رهبری جدید بر اهمیت تولید تخصصی و به‌کارگیری تکنولوژی امروزی تأکید نهاده است. به جای امید به نابودی تمدن صنعتی، رهبران کشور درصدد برآمده‌اند تا حتی با قبول ضرورت "امروزی کردن"، زمینه را برای توسعه سریع اقتصادی مهیا سازند. به نظر می‌رسد برنامه مورد نظر ایشان دارای چارچوبی ملهم از برنامه نوین اقتصادی

در مجموع، مشکلات کنونی جمهوری خلق چین مشخصاً پیامدهای اجتناب‌ناپذیر تغییرجهتی سیاسی هستند که دولت نسبت به آن متعهد است. این مشکلات را باید از یک‌طرف هزینه‌های تلفی کرد که برای به حرکت واداشتن جامعه تقبل می‌گردد، و از سوی دیگر آنها را عرامتی دانست که به خاطر فرصت‌های ازدست‌رفته در بیش از دو دهه پس از انقلاب باید پرداخت شود. با اینهمه، رهبران فعلی نمی‌توانند رجعت به گذشته را مورد تأیید قرار دهند مگر اینکه هدف توسعه اقتصادی و اجتماعی کشور را یکسره نادیده گرفته و آن را به خاطر حفظ ساختار سیاسی قدیمی قربانی کنند.

در برابر انتقاداتی که سنتگرایان متوجه سیاست‌های اصلاحی می‌کنند، رهبران اصلاح طلب از امکانات معدودی برای مقابله برخوردارند. احتمالاً آنان درصدد برخواهند آمد تا با یک بورش عقیدتی قاطعانه، بسیاری از تابوهای بازمانده از "کتاب سرخ" را از اذهان بزایند. وسواس درمقابل قبول سرمایه‌گذاری خارجی از آن جمله است. اقدامات اجتناب‌ناپذیر دیگری چون کاهش هزینه‌های نظامی و تبلیغات خارجی نیز قطعاً آن کشور را به سوی سیاست‌هایی سازشکارانه‌تر با هردو ابرقدرت سوق خواهند داد. شاید چین بار دیگر نقش تاریخی خود را به عنوان مرکز تجاری آسیای جنوب شرقی برعهده گیرد و یا پلی را جهت ارتباط اقتصادی بین شرق و غرب، و بین ملل عقب‌مانده و پیشرفته ایجاد کند. آنچه نمی‌تواند تحقق یابد حیران فرصت ایجاد یک ابرقدرت اقتصادی و نظامی در آینده نزدیک است، فرصتی که در دوره زمامداری مائو به سادگی قربانی شور و هیجان سیاسی شد.

"نپ" است که در دهه ۱۹۲۰ از سوی لسین مطرح شد. در قالب چنین برنامه‌ای، دولت نقش مرکزی خود را در پایه‌ریزی و هدایت دقیق فراگرد صنعتی شدن جامعه تقبل می‌کند اما از ابتکار فردی در برخی زمینه‌های تولیدی نیز معانعت به عمل نمی‌آورد. منسها، برنامه مورد نظر رهبری چین ظاهراً نقش اساسی‌تری را برای تکنولوژی، و ناگزیر سرمایه‌گذاری خارجی منظور داشته است. از نظر سیاست داخلی هم، رهبران جدید امید داشته‌اند تا بتول یک فضای سیاسی بازتر، جمود و رخنه‌ها را که حکومت مائو، برخلاف تحریک ظاهریش، بر جامعه تحمیل کرده بود به نوآوری و مشارکت خلاقه مردم مبدل سازند.

این سیاست‌ها خواه‌ناخواه مشکلاتی را نیز در پی می‌آوردند و رهبران چین می‌بایست پیشاپیش نحوه مقابله با آنها را تدوین می‌کردند. گزارش آقای لی به‌کنگه خلق نیز مویسد بروز آثار منفی دوره انتقالی است. احتمالاً افزایش نسبی برخی از درآمدها، که در شرایط آزادی، ابتکار فردی طبیعی است، عاملی مهم در بروز تورم بوده است. متأسفانه تصویری تفصیلی از شرایط اقتصادی فعلی در دست نیست اما می‌توان تصور کرد که تورم قیمت‌ها بیشتر شامل اقلام تحمیل‌ناپذیر بوده و در مناطق شهری محسوس‌تر است. در مورد کمبود مواد غذایی نیز می‌توان تصویری کمابیش روشن را ترسیم کرد. آزادی نسبی تولیدکنندگان کوچک زراعی بی‌تردید باعث شده است تا کشاورزان بخش بزرگ‌تری از محصول خود را راساً به مصرف برسانند، درحالی که افزایش برخی از درآمدهای شهری به افزایش تقاضا برای این اقلام منجر شده است. در شرایط تثبیت قیمت‌ها، بروز کمبود طبیعی است.